

نقش شوراهای کارگری در انقلاب آتی و ضرورت تشکیل مجلس مؤسسان^۱

م. رازی

Razi@kargar.org

در وضعیت کنونی در جامعه ایران که مسئله ی «جامعه مدنی» توسط بخشی از بورژوازی طرح گشته و مورد حمایت بسیاری از نیروهای اپوزیسیون قرار گرفته است،^۲ بحث پیرامون آلترناتیو حکومتی در میان اپوزیسیون چپ از اهمیت بسیاری برخوردار است.

در آستانه انقلاب ایران، نیروهای چپ در تعیین ماهیت طبقاتی دولت بورژوازی دچار لغزش شدند.^۳ رهبری نیروهای چپ عموماً بر این نظریه متکی بودند که گویا انقلاب در «دو مرحله» صورت خواهد پذیرفت: مرحله نخست فاز «دمکراتیک» است که کارگران و زحمتکشان در اتحاد با بخش «مترقی» بورژوازی (بورژوازی ملی و ضد امپریالیستی) و لایحه هایی از خرده بورژوازی، به مبارزه علیه امپریالیزم و بورژوازی وابسته به آن (کمپرادر)، برخاسته و به دفع امپریالیزم می پردازند. سپس در فاز دوم، پرولتاریا همراه با زحمتکشان فقیر بورژوازی را سرنگون خواهد کرد.

نتیجه این تز انحرافی این بود که بخشی از نیروهای چپ در ابتدا نسبت به رژیم خمینی توهم یافته و از «روحانیت مبارز» علیه امپریالیزم دفاع کردند. سپس بخشی نسبت به حکومت بازرگان توهم یافته و عده ای نیز با بنی صدر همکاری کردند. تنها زمانی که رژیم حملات گسترده را علیه نیروهای چپ سازمان داد، «چپ» به خود آمد و به ماهیت رژیم پی برد! اما بسیار دیر شده بود! زیرا که ضد انقلاب به علت ندانم کاری و سیاستهای اشتباه چپ خود را با سرعت مستقر کرده بود. نتیجه تأسف بارتر این سیاستها، این بود که به تدریج پیشروی کارگری اعتماد خود را از طیف «چپ»، بطور کلی از دست داد. کسانی که در دهه پیش در صف مقدم جبهه ضد سرمایه داری قرار گرفته اند، امروزه هیچ اعتمادی به این «چپ» ندارند. قشر پیشروی کارگری متأسفانه به علت اشتباهات نیروهای چپ، کل دستاوردهای انقلاب اکبر را مردود اعلام کرده و به گرایشهای آنارشویستی و آنارکوسندیکالیست هل داده شده است. بدیهی است که انقلاب آتی ایران بدون کارگران پیشرو، غیر عملی است. نیروهای انقلابی تا اعتماد این قشر را به خود جلب نکرده، و همراه با آنها به تشکیل حزب کارگری مبادرت نکنند، انقلاب کارگری ای در کار نخواهد بود. زیرا که انقلاب کارگران و زحمتکشان است و نه نیروهای «چپ». بدون این پیوند، چپ نقش تعیین کننده در انقلاب آتی ایفا نخواهد کرد. گسست از اشتباهات نظری و تشکیلاتی گذشته، نخستین گام در راه همسویی با کارگران پیشرو است.

اما، متأسفانه پس از سپری شدن بیش از دو دهه سال، برخی از نیروهای چپ هنوز درسهای ضروری را کسب نکرده اند. برخی به محض مشاهده اختلافهای درونی رژیم صفحات نشریات خود را در مورد «ترقی خواهی» نیروهای اسلامی مزین کردند. همان نیرو به محض شنیدن ندای «جامعه مدنی» از سوی خاتمی، در جستجوی یافتن وجه اشتراک بین عقاید «کارل مارکس» و «محمد خاتمی» در مورد «جامعه مدنی» پرداخت!^۴ عده ای دیگر به محض مشاهده جنگ داخلی در افغانستان، رواندا و یوگسلاوی سابق، این وقایع را به ایران تعمیم داد. و «شیرازه ی، جامعه مدنی» را در خطر دیده و «اتحاد» با

^۱ - این مقاله بر اساس سخنرانی م. رازی، که در «اجلاس مباحثه» هامبورگ، ۱۰ ژانویه ۱۹۹۹، تحت عنوان «آلترناتیو کدام است؟ مجلس مؤسسان یا حاکمیت شوراهای کارگران و زحمتکشان»، ایراد شد؛ نگاهشده شده است. این جلسه توسط «اتحاد چپ کارگری-هامبورگ» با شرکت چهار سخنران دیگر (اتحاد فدائیان کمونیست، حزب رنجبران ایران، شورای کار و حزب کمونیست ایران) صورت گرفت. برای گوش فرا دادن به این سخنرانی رجوع شود به سایت: <http://roshangaran.org/radio/seda.htm>

^۲ - یکی از مبلغان امروزی «انقلاب دمکراتیک»، مرتضی محیط است که ریز لوای مارکسیزم این عقاید کهن را اشاعه داده و عملاً (خواسته یا ناخواسته) خود را در جبهه «اصلاح طلبان» رژیم قرار داده است. رجوع شود به «تناقضات مرتضی محیط» در سایت: <http://www.kargar.org>

^۳ - در اینجا منظور رهبری نیروهای چپ است که آغشته به برنامه های انحرافی بودند. وگرنه طرفداران این جریانها، از خودگذشتگی بسیاری نشان داده و بسیاری شهید و عده بیشماری برای دفاع از آرمانهای خود سالهای سال در زندان های قرون وسطی ای رژیم مقاومت کردند

^۴ - رجوع شود به مقالات ۱۹۹۸-۱۹۹۹، مندرج در «راه کارگر» نوشته شالگونی.

سلطنت طلبان و خائنین به جنبش کارگری را زیر لوای نجات مدنیت توجیه می کنند^۵. (برخی نیز با وجود نقد به مواضع پیشین خود هنوز مواضع صریح نگرفته اند).
به سخن دیگر «چپ» هنوز در میان بورژوازی به دنبال متحدان خود می گردد و به نقش محوری طبقه کارگر کم توجه است. زیرا که هنوز فاقد یک استراتژی صحیح انقلابی است.
برای ارزیابی ماهیت انقلاب آتی (و صف بندی طبقاتی)، نخست باید استراتژی انقلاب (خصلت انقلاب) تعیین گردد.

جهت ارزیابی استراتژی (و تاکتیک) انقلاب می بایست به سه مسئله مشخص و بهم پیوسته توجه شود:
اول، تکالیف انقلاب. نقش محوری هر انقلابی، پاسخگویی به مسایل جامعه است. انقلاب برای انجام صرفاً «انقلاب» کردن صورت نمی پذیرد. انقلاب برای انجام یک سلسله تکالیفی اجتماعی صورت می گیرد. به قول مارکس انقلابهای اجتماعی زمانی فرا می رسند که نیروهای مولده (عمدتاً نیروی کار و ابزار تولیدی) در تضاد با مناسبات تولیدی (شکل مالکیت بر تولید) قرار می گیرند. چنانچه زمانی مناسبات تولیدی تسهیلاتی برای رشد نیروهای مولده ایجاد می کرد، در دوره دیگری همان مناسبات، در مقابل رشد آن قرار می گیرد.
بنابراین برای رشد نیروهای مولده یک سلسله موانع باید از پیش روی آن برداشته شود. به سخن دیگر باید تکالیف انقلابی برای رشد نیروهای مولده انجام گیرند، وگرنه جامعه در تضاد دائمی بسر خواهد برد. زیرا که مناسبات تولیدی نقش بازدارنده نیروهای مولده را ایفا می کنند.
دوم، ماهیت طبقاتی قدرت دولتی. باید روشن شود که چه طبقه ای حافظ مناسبات کهن و بازدارنده در جامعه است. به سخن دیگر ماهیت دولتی که سد راه رشد مناسبات تولیدی شده است و باید سرنگون شود چیست؟
سوم، دولت آتی. باید روشن شود که طبقه و دولتی که قرار است نیروهای مولده رشد داده و تکالیف انقلاب را انجام دهد، کدام است؟
با استفاده از این سه نکته عمده اکنون می توان به ارزیابی اوضاع ایران، برای تعیین استراتژی انقلاب پرداخت.

اول، آنچه در ایران به وضوح نمایان هست، اینست که تکالیف دمکراتیک انقلاب انجام پذیرفته است. برای نمونه «مسئله ارضی»، هم در زمان رژیم شاه و هم رژیم کنونی، لاینحل باقی مانده است. اقداماتی نظیر «اصلاحات ارضی» دوره ی شاه و یا «اصلاحات» دوره اخیر به هیچوجه به حل ریشه ای مسئله ارضی نپرداخته است. مسئله ارضی نه تنها حل نگشته که تشدید نیز یافته است. همچنین «مسئله ملی» در ایران لاینحل باقی مانده است. تنها پاسخ رژیم های شاه و خمینی به مسئله ملی سرکوب و کشتار ملیتهای تحت ستم بوده است. اضافه بر اینها مسئله زن در ایران هنوز بیش از پیش وجود دارد و توسط رژیم عقب گرایی کنونی باز تولید نیز می گردد. مسئله دمکراسی نیز همچنین. هنوز در ایران ما به یک «جمهوری» بشکل بورژوازیی آنهم دست نیافته ایم. آنچه وجود داشته و دارد یک دولت استبدادی نظامی و سرکوبگر است. رژیم کنونی حتی موافقان نظام خود را نمی تواند تحمل کند، چه رسد به استقرار یک نظام بورژوازیی. بنابراین هیچ یک از تکالیف دمکراتیک در ایران حل نگشته است. این تکالیف سنتاً در اروپا در قرنهای ۱۷ و ۱۸ توسط بورژوازی (انقلابهای بورژوا دمکراتیک) به درجات مختلف حل گشتند. اما در ایران بورژوازی موجود، قادر به حل تکالیف دمکراتیک نیز نیست. زیرا که این بورژوازی توسط امپریالیزم از بالا بر جامعه تحمیل گشته است. این بورژوازی محصول انقلابهای «بورژوا دمکراتیک» و از پائین نبوده است. در نتیجه بورژوازی ایران یک طبقه ناقص الخلقه است. ظاهر آن «بورژوا» است اما در باطن یک طبقه تصنعی و بدون سنت و ضد انقلابی است (با هر لباسی که ظاهر گردد).
لاینحلی تکالیف دمکراتیک به مفهوم بقایای مناسبات کهن در جامعه است. از یک سو، حل تکالیف دمکراتیک برای این منظور صورت می پذیرد که مناسبات کهن از میان رفته و مناسبات تولیدی سرمایه داری به سهولت رشد نماید. از سوی دیگر وجود موانع بر سر راه توسعه ی سرمایه داری به مفهوم بقایای مناسبات ما قبل از سرمایه دار است.
اما، بقایای مناسبات کهن به این مفهوم نیست که در ایران وجه تولیدی غیر سرمایه داری وجود دارد. در ایران تنها یک وجه تولید وجود دارد و آنهم وجه تولید سرمایه داری است.^۱ تضاد اساسی در جامعه بین «کار» و «سرمایه» است. اما در عین

^۵ رجوع شود مقاله «جمهوری دمکراتیک انقلابی»، اشاره ای به برنامه سابق «حزب کمونیست ایران»، م. رازی، «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۴، مرداد ۱۳۷۶.

^۱ برخی از آکادمیست های ایرانی مانند مرتضی محیط برای توجیه «انقلاب دمکراتیک» و همسویی با اصلاح طلبان؛ آنها را با بورژوازی قرن ۱۸ اروپایی قیاس کرده و در نتیجه استدلال می کند که در ایران وجه تولید سرمایه داری وجود نداشته و اصلاح طلبان قرار است با «انقلاب دمکراتیک» شان وجه تولید نا مشخص کنونی را به وجه تولید سرمایه داری مبدل کنند. این قبیل آکادمیست ها برای توجیه مواضع اشتباه خود مجبورند نقش و تاثیرات امپریالیزم در وابسته کردن اقتصاد ایران به جهان سرمایه داری را نادیده بگیرند. آنها توجه نمی کنند که در هیچ نقطه جهان در عصر

حال در درون این واحد مناسبات مختلف، پیچیده و بهم پیوسته ای وجود دارد: **مناسبات سرمایه داری**، **شبه سرمایه داری** و **ما قبل سرمایه داری**. وجود این مناسبات «کهن» و «نوین» به این مفهوم است که برای نمونه، در بازار، در کنار کامپیوترهای «پنتیوم» (پیشرفته ترین کامپیوترها)، شاهد وجود «چرتکه»، و در کنار کارخانه های پیشرفته نساجی، شاهد وجود دوزندگی و قالی بافی دستی؛ و در مزارع، در کنار تراکتورهای جدید، شاهد وجود گاوآهن بوده ایم- یعنی وجود محسوس مناسبات کهن در کنار مناسبات سرمایه داری پیشرفته. این تضادی است که جامعه با آن روبرو است. و تا حل نهایی و ریشه ای تکالیف اجتماعی این تضاد در جامعه ادامه خواهد داشت.

دوم، اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه داری ادغام شده است. فرآیند این ادغام عوارض متعددی به بار آورده است: اولاً، اقتصاد ایران به علت تقسیم کار بین المللی که توسط نظام انحصاری تحمیل گشته است، عقب افتاده نگه داشته شده است. دوماً، انحصارات بین المللی بر اقتصاد ایران مسلط گشته و مناسبات سرمایه داری را تحمیل کرده اند. البته با وجود مناسبات سرمایه داری، بخش عمده نیروهای مولده (مانند نیروی کار) عقب افتاده نگه داشته شده اند.

سوماً، مداخلات انحصارات بین المللی (امپریالیزم)، ماهیت طبقاتی دولت ایران را به تدریج تغییر داده است. دولت ما قبل سرمایه داری ایران، از دوره انقلاب مشروطیت (و به ویژه انقلاب سفید شاه)، از بالا، به یک دولت بورژوازی مبدل گشته است.^۷ این تغییر ماهیت قدرت دولتی به این مفهوم است که دوران «انقلاب دمکراتیک» در ایران سیری شده است. زیرا که چنانچه ماهیت طبقاتی دولت بورژوازی باشد، «اتحاد» با بورژوازی یا لایه هایی از بورژوازی یا خرده بورژوازی برای سرنگونی دولت بورژوا، میسر نیست.^۸ طبعاً لایه های بورژوازی برای سرنگونی دولت «خود» بسیج نخواهند شد. در دوران انقلابهای بورژوا دمکراتیک، بورژوازی در مقابل دولتهای ما قبل سرمایه داری جامعه را بسیج می کرد. حتی با وجود دولتهای ما قبل سرمایه داری در عصر امپریالیزم شاید بتوان با بخشی از بورژوازی و لایه هایی از خرده بورژوازی علیه دولتهای مستبد اتحاد کرد.

اما، به محض وجود دولتهای سرمایه داری در قدرت، پرولتاریا تنها با اتکاء به متحدانی نظیر دهقانان فقیر و بخش هایی از ملیتهای تحت ستم و زنان و جوانان قادر به سرنگونی رژیم خواهد شد. در انقلاب اخیر نقش بورژوازی در اپوزیسیون و خرده بورژوازی تجربه شد.^۹ این قشرها چه در دوره رژیم شاه و چه رژیم کنونی در صف ضدانقلاب قرار گرفته اند. بنابراین دوران انقلاب دمکراتیک در ایران از لحاظ انتقال قدرت دولتی نقداً به پایان رسیده است. بورژوازی سالهاست که در قدرت قرار گرفته است. انقلاب آتی، اما تکالیف لاینحل دمکراتیک (مسئله ارضی، مسئله ملی، زنان و دمکراسی) را بدون سهم بودن بورژوازی در انقلاب باید به فرجام رساند. در واقع بورژوازی در مقابل انقلاب قد علم خواهد کرد.

سوم، سرمایه داری ایران به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری و شکل خاص رشد سرمایه داری، قادر به پیشبرد نیروهای مولده نیست (حتی چنانچه مسایل دیگر را دارا نبود). در ایران تولید وسایل تولیدی امکان پذیر نیست. در بهترین حالت تولید وسایل مصرفی (کارخانه های کفش سازی، لوله آهن، سیمان و غیره) امکان رشد می یابند. در نتیجه، رشد نیروهای مولده در ایران (و سایر کشورهای عقب افتاده) در چارچوب مناسبات سرمایه داری همواره با بحران ساختاری مواجه است. بر خلاف سرمایه داری غرب که سیکل های متناوب اقتصادی (شکوفایی، افست، رکود و غیره) مشاهده می شود، در کشورهایی نظیر ایران همواره، پس از رشد محدود، «رکورد» اقتصادی به وقوع می پیوندد. رکود، یکی از وجوه مشخصه ی سرمایه داری در ایران است.

بنابراین، تکالیف ضد سرمایه داری نیز در دستور روز قرار می گیرند (کنترل کارگری بر تولید و توزیع، اقتصاد با برنامه، تدارک مدیریت کارگری و غیره). بدیهی است که بدون سرنگونی سرمایه داری و لغو مالکیت خصوصی بر وسایل عمده ی تولیدی، زمینه لازم برای جهش تکنولوژیک، به وجود نخواهد آمد. بدون چنین جهشی، ایران هرگز صنعتی نخواهد شد.^{۱۰} به

امپریالیزم وجه تولید غیر سرمایه داری دیگر وجود ندارد (این نکات در مقالات آتی «تناقضات نظریات مرتضی محیط» به تفصیل توضیح داده خواهد شد).

^۷ - رجوع شود به «چند نکته در باره ی دولت و انقلاب آتی»، م. رازی، «کارگر سوسیالیست»، شماره ی ۴۳، خرداد ۱۳۷۶.

^۸ - بحث های لنین در نوشته «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب روسیه» مربوط به سال ۱۹۰۵ بوده است. دورانی که تزار در قدرت بود. در این زمان لنین شعار «دیکتاتوری دمکراتیک انقلابی پرولتاریا و دهقانان» را به مثابه یک حکومت موقت علیه دولت تزار (یک دولت ما قبل سرمایه داری) طرح کرد. اما، با مشاهده یک دولت بورژوازی (دولت کرنسکی، فوریه ۱۹۱۷) او شعار «انقلاب سوسیالیستی» را در تزه های اوریل مطرح کرد. استناد بر عقاید ۱۹۰۵ و توجیه «انقلاب دمکراتیک» در ایران نادرست است.

^۹ - نقش ضد انقلاب «حزب الله» به مثابه قشر خرده بورژوا در انقلاب اخیر را نباید از یاد برد. گرایش های بورژوا در اپوزیسیون (مانند اصلاح طلبان) نیز هرگز با کارگران و دهقانان علیه دولت بورژوازی متحد نخواهند شد (حتی چنانچه امروز با رژیم کنونی در تقابل باشند). ترس آنها از انقلاب کارگری به مراتب بیشتر از رژیم فعلی است. از اینرو همه آنها از «جامعه مدنی» خاتمی استقبال کردند. نیروهای به اصطلاح چپ نیز که همین مواضع را می گیرند، در نهایت در خدمت بورژوازی قرار خواهند گرفت.

^{۱۰} - برخی از نیروها و افراد اپوزیسیون بر این باورند که گویا مسئله این رژیم تنها سرکوبگری و اختناق آن است. و اگر این رژیم با یک رژیم «دمکراتیک» (بورژوازی) جایگزین گردد. مسایل حل گشته و روند صنعتی شدن و زمینه دمکراسی در جامعه حاصل می گردد.

سخن دیگر، بدون الغای مالکیت خصوصی و بدون اقتصاد «با برنامه» صنعتی شدن جامعه عقب افتاده ای نظیر ایران غیر قابل تحقق است. تنها با برداشتن جهش تکنولوژیک ایران قادر خواهد بود که سهمی از بازار جهانی را به خود اختصاص دهد.^{۱۱} بدون چنین سهمی استفاده از تکنولوژی پیشرفته کارآیی ندارد. اقتصاد ایران برای پیشرفت تکنولوژیک باید ابتدا از چنگال بازار تحمیلی توسط سرمایه داری جهانی خود را رها سازد.

در نتیجه، برای رها سازی اقتصادی، باید تکالیف مرکبی انجام پذیرد: تکالیف لاینحل دمکراتیک (مسئله ارضی، ملی و دمکراسی و غیره) و همزمان با آن (بنا بر وضعیت مشخص) حل تکلیف ضد سرمایه داری (اقتصاد با برنامه، کنترل کارگری بر تولید و مدیریت کارگری و غیره). بنابراین مجموعه این تکالیف باید انجام پذیرند. بدون رفع کلیه این تضادها، هیچ یک از تضادها حل نمی گردند.

بدیهی است که بورژوازی ایران در هر شکل و بافتی، قادر به انجام چنین اقدامی نیست. چنانچه بورژوازی ایران طی بیش از نیم قرن پیش قادر به حل تکالیف نشده باشد، طبیعاً قادر به حل مجموعه این تکالیف نخواهد شد.

پس واضح است که انقلاب ایران یک انقلاب کارگری است. تنها طبقه کارگر قابلیت حل مجموعه تکالیف اجتماعی را دارد. تنها طبقه کارگر قادر است که دولت بورژوایی را سرنگون کرده و دولت نوینی جایگزین آن کند. در نتیجه، فقط طبقه کارگر پتانسیل انقلابی^{۱۲} و رادیکالیزم انقلابی ضروری را برای انجام چنین تکالیفی را دارد. طبقه کارگر نه تنها رهبری انقلاب آتی را سازمان می دهد که در دولت آتی نیز نقش تعیین کننده دارد.^{۱۳} به سخن دیگر دولت آتی یک دولت پرولتری است. بدین علت انقلاب آتی ایران یک انقلاب سوسیالیستی است. زیرا که انقلاب کارگری آغاز انقلاب سوسیالیستی است. البته دولت کارگری باید متکی بر یک نظام شورایی باشد.

حزب طبقه کارگر، هرگز جایگزین شوراهای نخواهد شد. از اینرو، جمهوری آتی، «جمهوری شورائی» نام دارد. متحدان طبقه کارگر نیز برای سرنگونی رژیم بورژوایی و تأسیس حکومت شورایی همانا دهقانان فقیر و نیمه پرولتارها و بخشهای از ستمدیدگان جامعه هستند. هیچ یک از لایه های دیگر اجتماعی از متحدان پرولتاریا نیستند. اما، پرولتاریا و حزب پرولتری، در صورت لزوم و با حفظ اصول و استقلال خود، می تواند با سایر قشرهای جامعه بر سر مسائل خاص وارد «اتحاد عمل» گردد. این قبیل اتحادها که جنبه مبارزاتی سیاسی علیه سایر قشرهای غیر پرولتری در خود دارد، اصول پرولتاریا را زیر پا نمی برد. اتحاد در عمل مشخص، با «ائتلاف» برنامه ای با هم تفاوت کیفی دارد. اما، به منظور جلب دهقانان فقیر به انقلاب، یکی از تاکتیکهای اساسی پرولتاریا مبارزه قاطع و پیگیر علیه بورژوازی و خنثی سازی لایه های فوقانی خرده بورژوازی است.^{۱۴}

این قبیل استدلالها به دور از واقعیت است. بهترین و دمکراتیک ترین شکل از رژیم بورژوایی، اگر قرار باشد در چارچوب نظام سرمایه داری جهانی قرار گیرد، به ناچار با بحران ساختاری اقتصادی روبرو خواهد شد. در دوران بحران اقتصادی، نارضایتی ها رشد کرده و رژیم برای حفظ موقعیت خود، به ناچار پس از دوره کوتاهی، مجبور به سرکوب حرکتیهای توده ای خواهد شد. بورژوازی کنونی ایران (چه در حکومت و چه در اپوزیسیون) هیچگاه دولتی بهتر از رژیم شاه (به مثابه یک دولت سرمایه داری «معقول» و نزدیک به امپریالیزم) نخواهد یافت. دیدیم که کلیه اقدامهای رژیم شاه متکی بر «انقلاب سفید» و «اصلاحات ارضی» با شکست روبرو شد در نهایت بحران اقتصادی، زمینه انقلاب توده ای را فراهم آورد. امروز، در قرن بیست و یکم، دیگر حرکتیهای ناسیونالیستی «ضد امپریالیستی»، «مستقل» و «مردمی» وجود ندارد. آکادمیست های «مارکسیستی» نظیر مرتضی محیط که سخن از «ملی گرایی» و جنبش های «رهای بخش» ضد امپریالیستی تحت کنترل «بورژوازی» بومی (همانند اوائل قرن بیستم) به میان می آورند؛ سخت در اشتباه هستند. اینها نظریاتی اند که تنها آب به آسیاب بورژوازی منحط و ضد انقلابی ریخته و کمکی به کسب اعتماد به نفس در درون پیشروی کارگری نمی کند.

^{۱۱} - برای اینکه در ایران تولید میکروچیپ های کامپیوتری از لحاظ اقتصادی با صرفه باشد، باید ابتدا فروش کامپیوتر در جامعه به سطح به مراتب بالاتر از بازار محدود فعلی برسد. مناسبات کهن در جامعه اجازه چنین وضعی را نمی دهد. نمی توان در تولید خرد از کامپیوتر استفاده کرد. برای رقابت با تکنولوژی کشورهای غربی به تولیدات به مراتب بزرگتر از بازار ملی یک جامعه عقب افتاده نیاز است.

^{۱۲} - به سخن دیگر، طبقه ی کارگر «بالقوه» تنها نیروی انقلابی است. این نکته به این مفهوم نیست که طبقه کارگر در کل، در موقعیت کنونی، آماده تسخیر قدرت و سازماندهی انقلاب است. برای تبدیل شدن به یک نیروی «بالفعل» نیاز به آگاهی سیاسی، سازماندهی مخفی، هماهنگ فعالیتها و مهمتر از همه داشتن یک برنامه انقلابی است. به این منظور طبقه کارگر باید مجهز به «حزب پیشتاز انقلابی» به مثابه ستون فقرات عمل انقلابی، باشد و گرنه انقلاب آتی نیز به کجراه خواهد رفت.

^{۱۳} - برخی از نیروهای چپ مدعی اند که گرچه رهبری انقلاب آتی در دست کارگران باید باشد، اما «جمهوری دمکراتیک» نیز باید تأسیس گردد. این استدلال متناقض است. چنانچه کارگران در رأس انقلاب قرار گیرند چه دلیلی دارد که نام جمهوری خود را «دمکراتیک» بگذارند و بخشی از نیروهای غیر پرولتری را در آن سهیم کنند. بدیهی است که قدرت اصلی در انقلاب آتی باید در دست نمایندگان شوراهای کارگری باشد و نام جمهوری نیز «جمهوری شورایی» است.

^{۱۴} - باید ذکر شود که انقلاب کارگران و متحدانش در یک کشور، صرفاً آغاز انقلاب سوسیالیستی است. انقلاب سوسیالیستی می تواند در یک کشور آغاز گردد. اما سوسیالیزم را نمی توان در یک کشور ساخت. سوسیالیزم تنها در مقیاس جهانی تحقق پذیر است.

در آخر می پردازیم به مسئله ی «مجلس مؤسسان».

بدیهی است که استراتژی اساسی کمونیست ها تأسیس مجلس مؤسسان نمی تواند باشد.^{۱۵} استراتژی سوسیالیست های انقلابی تشکیل حکومت کارگری است. شعار حکومتی کمونیستها نیز تنها «حکومت شورایی» است. آیا این موضع به این مفهوم است که در صورت نبود امکان برقراری «حکومت شورایی»، پس از سرنگونی رژیم سرمایه داری، باید «فرقه گرایانه» چشمهای خود را بر هر بدیلی بست.^{۱۶} مسلماً پاسخ منفی است. در صورت عدم توفیق تشکیل «حکومت شورایی» و تحمیل یک حکومت «موقت» غیر کارگری توسط سایر قشرهای جامعه، مبارزه برای تشکیل «مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی» در دستور کار قرار می گیرد.

تجربه تاریخی در انقلاب روسیه نشان داد که، لنین و بلشویک ها زمانی تشکیل مجلس مؤسسان را طرح کردند که حکومت ما قبل از سرمایه داری (تزار) بر مصدر قدرت قرار داشت، و تشکیل مجلس مؤسسان توسط حکومت موقت، می توانست پس از سرنگونی تزار، راه را برای تشکیل دولت کارگری آتی هموار کند. و از آنجایی که تشکیل مجلس مؤسسان در برنامه ی بلشویک ها آمده بود، آنها به تشکیل آن مبادرت کردند. اما، در عمل این مجلس در مقابل شوراهای قرار گرفت و منحل اعلام شد.^{۱۷}

در ایران نیز از آنجایی که بایستی حکومت شورایی تشکیل گردد، طرح چنین شعارهایی (مانند تشکیل مجلس مؤسسان و حکومت موقت انقلابی و غیره) به مثابه یک استراتژی کارایی خود را از دست می دهند.

اما اگر کارگران و دهقانان فقیر قادر به تشکیل حکومت شورایی نشدند چه؟ در آن زمان، آیا طرح شعار تأسیس مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی اصولی است؟

پس از سرنگونی رژیم، چنانچه حکومت شورایی (کارگران و دهقانان فقیر) به علت عدم آمادگی شوراها کارگری و یا عدم وجود یک حزب پیشتاز انقلابی سراسری به مثابه سازمانده جنبش کارگری، شکل نگیرد، کمونیست ها در هیچ حکومتی دیگری (که محققاً بورژوازی خواهد بود- حتی دمکراتیک ترین آن) شرکت نباید کنند. اما، در عین حال در این مقطع (و تنها در این مقطع که حکومت شورایی توفیق حاصل نکرده است)، کمونیست ها باید خواهان تشکیل «مجلس مؤسسان دمکراتیک و انقلابی» (نه مجلس مؤسسان به مفهوم پارلمان عادی بورژوازی) شوند. مجلس مؤسسانی که هیچ ارگان و سازمان و فردی را بالای سر خود نپذیرفته و توسط نیروهای مسلح توده ای نظارت شده و توسط نمایندگان واقعی مردم با رأی مستقیم، همگانی، مخفی و آزاد تشکیل می گردد، تأسیس گردد. این مجلس کار خود را در راستای تدارک تشکیل یک حکومت انقلابی (کارگری و دهقانی) آغاز می کند. تا تشکیل حکومت کارگری، نمایندگان کارگران و دهقانان فقیر و حزب های وابسته به آنها بطور مستقل در این مجلس شرکت خواهند کرد.

چنین مجلسی البته یک «حکومت» نیست، بلکه تنها تجمع یا نهادی است برای تدوین «قانون اساسی» و تشکیل حکومت کارگری آتی. شرکت در چنین مجلسی با شرکت در حکومت بورژوازی متفاوت است. نمایندگان طبقه کارگر، شوراها کارگری، دهقانی، زنان، ملیتهای تحت ستم و همچنین سایر قشرهای غیر پرولتری و متحدان طبقه کارگر برای متقاعد کردن کل جامعه به برنامه انقلابی خود، به زمان تنفس نیاز دارند. تشکیل مجلس مؤسسان انقلابی و دمکراتیک این زمان تنفس را ایجاد می کند که قشرهای تحت ستم جامعه و ضرورت تشکیل یک حکومت کارگری متکی بر جمهوری شورایی پی ببرند. از اینرو کمونیست ها خواهان تشکیل مجلس مؤسسان می گردند.^{۱۸}

^{۱۵} - نظریات برخی از نیروهای اپوزیسیون چپ به ویژه «راه کارگر» (و برخی از متحدان نوین آنها در «اتحاد چپ کارگری») در باره ی مجلس مؤسسان غیر اصولی است. آنها تشکیل مجلس مؤسسان را به مثابه یک مرحله ضروری (و قبل از سرنگونی رژیم) ارزیابی می کنند (رجوع شود به مقاله آذر برزین، «کارگر سوسیالیست» شماره ی ۳۵، خرداد ۱۳۷۵). اما، اگر ارزیابی کمونیستها این باشد که پس از سرنگونی؛ تشکیل حکومت شورایی امکان پذیر نباشد، مسلماً می بایستی آنها برای تأسیس مجلس مؤسسان مبارزه کرده، تا وضعیت برای حکومت کارگری آماده شود.

^{۱۶} - چنین نظر فرقه گرایانه ای را سازمان فداییان «اقلیت» دارد (منبع بالا).

^{۱۷} - صحت و سقم انحلال مجلس مؤسسان از حوصله این مقاله خارج است. اما؛ با تشکیل یک حکومت کارگری دیگر نیازی به مجلس مؤسسان نیست. مجلس مؤسسان عالی ترین و دمکراتیک ترین شکل مجلس بورژوازی (اقلیت جامعه) است. در صورتی که «جمهوری شورایی» دمکراسی کارگری (اکثریت مردم) و در نتیجه عالی تر از هر مجلس بورژوازی است بنابراین، بلشویکها اصولاً نمی بایست چنین مجلسی را پس از تسخیر قدرت فرا می خواندند.

^{۱۸} - برخی از نیروی چپ استدلال می کنند که اگر چنین مجلسی تشکیل گردد، کمونیستها نیز بلاچار باید در آن شرکت کنند. این استدلال صحیح نیست. ما با تحلیل مشخص از شرایط مشخص است که به ضرورت تشکیل یا عدم تشکیل مجلس مؤسسان پی می بریم. چنانچه

اما، چرا بورژوازی به چنین مجلسی تن می دهد؟ علت آن ساده است. بورژوازی چنانچه توان و قدرت تغییر شکل حکومت را داشته باشد مسلماً با استفاده از نیرویش (و همکاری غرب) چنین می کند^{۱۹}. اما، در وضعیتی که در جامعه نیروی دوگانه وجود داشته باشد و هیچ یک از طبقات آرای اکثریت مردم را به خود جلب نکرده باشند، یک خلاء ساسی رخ خواهد داد که بورژوازی برای حفظ موقعیت خود به دمکراتیک ترین شکل از مجلس بورژوایی تن می دهد. این طبقه نیز برای استحکام خود نیاز به زمان تنفس دارد. تفرقه و انشقاق در بورژوازی نیز وجود دارد.

بنابراین مبارزه برای تشکیل مجلس مؤسسان انقلابی و دمکراتیک در دستور کار کمونیست ها قرار می گیرد. چنانچه مجلس مؤسسانی غیر دمکراتیک و تحمیلی شکل گیرد، واضح است که کمونیستها و نمایندگان کارگران نباید در آن شرکت کنند. نمایندگان قشرهای تحت ستم جامعه که مدافع عقاید انقلابی اند هیچگاه و در هیچ موقعیتی خود را اسیر دست بورژوازی و خرده بورژوازی، نمی کنند.

اما، چنانچه مجلس مؤسسانی تحت کنترل و نظارت توده های مسلح شکل گرفت، کمونیست ها نیز در این مجلس دمکراتیک شرکت می کنند. شرکت کمونیست ها در این مجلس برای ارائه برنامه انقلابی است. آنها در این مجلس خواهان اشتراکی شدن زمینها، کنترل کارگری بر تولید و توزیع و حق تعیین سرنوشت برای ملیتهای تحت ستم تا سر حد جدایی، آزادی زنان و آزادی بیان، اجتماع و مطبوعات و لغو مالکیت خصوصی خواهند بود. آنها خواهان تشکیل جمهوری شورایی و حکومت کارگری خواهند بود.

کارگران و زحمتکشان ایران (و جهان) نتیجه بحث های مجلس مؤسسان را بصورت آزادانه از طریق رسانه های جمعی دیده و خود قضاوت خواهند کرد که نمایندگان واقعی آنها چه نیروهایی هستند. در این مجلس کمونیست ها قانون اساسی را برای تشکیل حکومت کارگری تدوین خواهند کرد.

اکثریت کارگران و زحمتکشان یا به ضرورت تشکیل حکومت کارگری پی برده و متقاعد می شوند، که در آنصورت حکومت کارگری را متکی بر آراء اکثریت جامعه تشکیل داده و نمایندگان شوراهای کارگری و زحمتکشان امور سیاسی و اقتصادی را بر عهده گرفته و انقلاب را به پیش خواهند برد. حکومت کارگری نوین متکی بر دمکراسی کارگری آغاز به انجام تکالیف اجتماعی (دمکراتیک و ضد سرمایه داری) خواهد کرد.

اما، چنانچه بورژوازی پیروز گردد و «نوع» دیگری از حکومت بورژوایی یا حکومت «ائتلافی» را تشکیل دهد، مسیر انقلاب به شکل دیگری پیش خواهد رفت. واضح است که در آنصورت کمونیست ها در آن حکومت بورژوایی شرکت نکرده و مبارزه علیه حکومت بورژوایی را در اپوزیسیون سازمان خواهند داد.

بیست و یک آذر هزار و سیصد و هشتاد و یک

برای سایر مقالات رجوع شود به:
<http://www.kargar.org>

تحلیل ما از دوران پس از انقلاب این باشد که تناسب قوا به نفع کارگران نبوده، امکان تشکیل حکومت شورایی وجود نداشته، کمونیستها در افتراق بسر برده و کارگران فاقد یک حزب سراسری هستند: پس از سرنوشتی، ما باید خواهان تشکیل مجلس مؤسسان شده و برای تأسیس مجلسی انقلابی و دمکراتیک مبارزه کنیم. کمونیستها هرگز رهبری حتی تشکیل مجلس مؤسسان را به بورژوازی و خرده بورژوازی نباید واگذار کنند.

^{۱۹} - همانطور که در انقلاب اخیر چنین کرد. در انقلاب بهمن ۱۳۵۷، دولت سرمایه داری (ارتش، ساواک، سرمایه داران و غیره) بخشاً دست نخورده باقی مانده و تنها یک باند گانگستر (در بار شاهنشاهی) جای خود را با یک باند دیگر (آخوندهای قم) تغییر داد. در واقع انقلاب اخیر نه یک انقلاب اجتماعی بود و نه یک انقلاب سیاسی.